



گفت وگو

راسخان در علم و تأویل مکتبی

گفت وگو با لطف‌الله میثمی - بخش چهارم

همان‌طور که در نشریه ۴۱ چشم‌انداز ایران در مقاله‌ای با عنوان «تأویل بافی کج دلائل و تأویل» آمده زینته یاد طالقانی علم به تأویل را مختص به خداوند دانسته ولی راه را نیز بر تأویل راسخان در علم بسته اند و معتقدند که راسخان در علم با اتکالی به علم خداوند، قادر به تأویل مکتبی هستند. به منظور درک بیشتر کلمه «راسخان» و با توجه به این که از آن پیش از پنجاه ترجمه فارسی داریم، احتمالاً به معنی آن اشاره می‌کنیم: راسخان در علم، ریشه‌داران در دانش، آنان که قدم در دانش استوار کرده‌اند، ثابت قدمان در علم، اسبقان در علم، کسانی که در ایمان خود استوارند، فرورفتگان در علم، متمکن در دانش، کسانی که قدرت فهم و درک اسرار همه آیات قرآن را دارند، همچنین در «پرتوی از قرآن» قرارهایی در رابطه با «راسخان» وجود دارد که به‌طور خلاصه عبارت است از:

راسخان مرهمی هستند که چون راست‌بین و راست‌منش اند از مشابهات پیروی ندارند و با پیروی و مشابهات اند. (ص ۲۲)

راسخان در علم (نه علما) در پرتو هدایت قرآن و الهامات آن از اضلال و صورت‌ها و مشابهات می‌گریزند تا خود را در پرتو اصول و حقایق کلی و ثابتی رسانند که از آنها نمی‌توانند بیشتر روند و مشابهات را در پرتو آن حقایق حتی عریض‌بینه. (ص ۲۷)

راسخان در علم همه کتاب را از آن پیشگاه اعلای رب می‌دانند که تشابه و تزیین آن برای تربیت و بالا بردن عقول مستعد است. (ص ۲۹)

راسخان در علم از مشابهات عبور می‌کنند تا به اعماق و بطون آنها برسند. (ص ۳۳)

پیوستگی راسخان در علم به مقام ربوبی یا «او» عطف می‌آید و نشان‌دهنده این مطلب است که اینان به جریان الله عطف می‌شوند، در اینجا، خدا یک مفهوم اثبات‌شدنی نیست که آن را اثبات کرده و به کناری بگذارند، بلکه راسخان در علم، لحظه به لحظه به خدای آفریدگار نیازمندند. خدای آنها خدای حقیقی است، یعنی خدای زنده و قائم به ذات، نه خدای مرده و قائم به غیر.

درباره «راسخان در علم» در پرتوی از قرآن، گفت وگویی با مهندس لطف‌الله میثمی در نشریه چشم‌انداز ایران انجام شده است که به دلیل حجم زیاد و پر محور بودن مطلب، در این شماره بخش اول آن درج می‌شود:

منظور مرحوم طالقانی^(۱) از جمله: «راسخان در علم همه کتاب را از آن پیشگاه اعلای رب می‌دانند» چیست؟

به نظر می‌رسد با این بیان یکی از ویژگی‌های راسخان در علم این است که تمام آیات را از جانب خدا دانسته و خدا را مبنای شناخت خویش از آیات قرار می‌دهند. در سیستم فکری راسخان، ایمان به خدا، بدیهی و محکم است؛ همه انسان‌ها خدا جویند و البته هیچ‌کس نمی‌تواند در خدا شک کند و اگر کسی هم شکمی به خود راه داد، این شک در تصور او از خداست که موجب رشد می‌شود، ولی تفاوت راسخان با دیگران در این است که آنان این قانونمندی را درک کرده و خود را تسلیم آن نموده‌اند. اثبات‌ناپذیری، انکارناپذیری، شک‌ناپذیری و تعریف‌ناپذیری خداوند به تفصیل در چشم‌انداز ایران با عنوان عقلانیت وحی در شماره‌های ۲۱، ۲۴، ۲۵ و ۲۹ آمده است.



تمام انسان‌ها در جست‌وجوی مطلق و بی‌نهایتی هستند که خود معیار و قائم به ذات بوده و در آن شکمی وجود نداشته باشد، اما هرکس مطلق را در چیزی می‌یابد. هر مکتبی، یک اصل یا اصولی را بدیهی می‌شمرد، مثلاً در منطق ارسطو، بدیهیات اولیه، اصول تردیدناپذیر شمرده می‌شود و اعتقاد بر این است که تمام امور و دستاوردهای علوم، اعتباری‌اند مگر این که به این بدیهیات ارجاع داده شده و صحت و سقم آنها روشن شود. در این صورت حتی دودوتا، چهار تا هم اگر با ملاک بدیهیات اولی مورد تأیید قرار نگیرد، صحیح و قابل اعتماد نیست. منطقیون صوری برای اثبات بدیهی بودن سه اصل تفکرشان، مدعی‌اند که در طول تاریخ تمام افراد بشر این اصول را قبول داشته‌اند، مثلاً کسی نمی‌تواند در اصل «عدم اجتماع نقیضین» شک کند. در واقع ایشان توافق اذهان بشری را علت بدیهی بودن اصولشان ذکر می‌کنند.



پس طالبانی (سید ابراهیم)

آنان در درک قانونمندی های طبیعت، جامعه و تاریخ می باشد و در هر چه شک کنند، در ماده ازلی و ابدی شک نمی کنند و همین امر، تعجب انسان را برمی انگیزد که چگونه مکاتب دیگر تا به این اندازه به بدیهیات و اولیات خود وفادار بوده و پیروان آنها همه چیز را به اولیات شان ارجاع می دهند تا از حالت اعتباری خارج شده و به دستاوردهای یقینی برسند، اما متأسفانه ما مسلمان ها به خدای آفریدگارمان تا این حد وفادار نیستیم و حتی در مطالعه قرآن نیز که خدای نامه است به طور سیستماتیک آیات را در ارتباط با خدا نمی بینیم و خدای حی و قیوم در تفکر ما نقش ندارد و غایب است، مکاتب دیگر، به بدیهیاتی معتقدند که واقعی و قائم به ذات نمی باشند ولی با این وصف به آنها وفادارند، اما ما با وجود داشتن خدای قائم به ذات و مستقل از ذهن و حی و قیوم، آن را در متدلوزی و روش شناخت مان به طور جدی منظور نکرده و توجه به خدا، جزو جدایی ناپذیر روش مان نیست. به نظر می رسد عمده اختلافاتی که بین مفسران در درک آیات ۷ و ۸ آل عمران بروز کرده است، به دلیل همین عدم توجه سیستماتیک به رکن بودن خدا و کلید فهم بودن آن باشد. بنابراین مرحوم طالقانی با روشن نمودن ویژگی راسخان که همان ایمان به بدیهی بودن خدا و ارجاع تمام آیات به اوست، ما را به این نکته

ورفع این نقیصه، توجه داده اند.

باید توجه داشته باشیم که بیان این مطالب، نشان دهنده این امر نیست که ما مدعی بوده و قادریم پاسخی کامل به این نیاز داده باشیم، بلکه این تنها طرح نارسایی های موجود و بیان نیاز است. ادعا نیست بلکه دعوت است، دعوتی از همه مشتاقان خدا و قرآن، تا خداوند در تمامی کارهای مان نقش سیستماتیک پیدا کرده و مبنای استدلال مان شود. راهی است باز که رهروان زیادی را می طلبد. من بحث محکم و متشابه را در جهت پاسخ به این نیاز می دانم.

ممکن است نقش سیستماتیک خدای حی و زنده را در تأویل تبیین کرده و برای آماده شدن ذهن توضیح بیشتری بدهید. همان طور که مرحوم طالقانی تأکید کرده اند که: «راسخان در علم تمام آیات و کتاب را از جانب خدا می دانند»، اگر نگاهی اجمالی به سیر تحولات جریانات مذهبی معاصر ایران بیفکنیم، عمدتاً متوجه سه مرحله خواهیم شد که هر کدام دیگری را بارور نمودند.

مرحله اول، مرحله اولویت دادن به قرآن بود. می دانیم که در آموزش های جاری ادله

آیا توافق اذهان می تواند اصل مسلم قرار بگیرد؟ مثلاً ۲۵۰۰ سال اذهان دانشمندان و مردم توافق داشتند که زمین به دور خورشید می گردد.

در اینجا عدم انسجامی وجود دارد که اگر انسان ها را آیه خدا بدانیم، آن وقت نمی توانیم برای آیات، جدای از خدا استقلال قائل شده و اصولی را ملاک و مبنای شناخت مان قرار دهیم که خدا در آنها هیچ نقشی ندارد. اگر ما به اصولی مستقل از خدا، اصالت داده و آنها را بدیهی بدانیم در واقع بدیهی بودن خدا را رد کرده ایم و در این صورت باید چنین نتیجه گیری کرد که منطق صوری حجیت بشری دارد، نه حجیت الهی و حجیت بشری آن هم ناشی از توافق برخی اذهان بشری است نه پاسخگویی به نیاز انسان. برای نمونه گردش خورشید به دور زمین از مرز تجربه و تکرار تجربه عبور کرد و به شهرت رسید و همه اذهان آن را قبول داشتند، ولی اصالت نداشت.

آیا معتقدان به دیالکتیک هم اصل ثابت و بدیهی دارند؟

در دیالکتیک مادی نیز چهار اصل، بدیهی و ملاک شناخت قرار می گیرد که مبنای تمام آنها، ازلی و ابدی بودن ماده است و همین اصل به اصطلاح راهنمای

مکاتب دیگر، به بدیهیاتی معتقدند که واقعی و قائم به ذات نمی باشند ولی با این وصف به آنها وفادارند، اما ما با وجود داشتن خدای قائم به ذات و مستقل از ذهن و حی و قیوم، آن را در متدلوزی و روش شناخت مان به طور جدی منظور نکرده و توجه به خدا، جزو جدایی ناپذیر روش مان نیست

ما نیازمندیم که از کتاب مکتوب و ملفوظ برتر آمده و با ملاک خدا سراغ قرآن و آیات طبیعت و جامعه و تاریخ برویم و تمام مسائل مان از جمله خطمشی و سازماندهی و مسائل روزمره را از دل ایمان به خدا استخراج نماییم

اربعه یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع، چهار دلیل برای استنباط از متون دینی شمرده می‌شوند و در بین آنان «عملاً» عقل، نقش اصلی را ایفا می‌نماید، آن هم نه عقل متکی به خدا و ایمان، بلکه عقل متکی به منطق ارسطو. قرآن نیز در بین این ادله، در عمل از نقشی فرعی برخوردار می‌شود، از این رو در این مرحله نوین به قرآن اولویت داده شد و تفسیر قرآن که تا این زمان در حوزه‌های علمیه موضوعیت نداشت مورد توجه قرار گرفت. در تفسیر قرآن نیز این نظریه مطرح شد که بهتر است قرآن را به جای تفسیر با عقل و سنت، با مراجعه به خودش تفسیر نماییم و به اصطلاح معروف، تفسیر قرآن به قرآن، تفسیر آیه به آیه باشد، نه تفسیر آیات به کمک روایات و عقل و اجماع. ملاحظه می‌کنیم با اولویت دادن به قرآن گام مؤثری برداشته شد.

● مانع اصلی این مرحله چه بود؟

در آموزش‌های جاری اصل بر اثبات خدا بود و چند اشکال داشت؛ اولاً به خدای خالق نمی‌رسیدند، دوم آن‌که به صفات‌اش نمی‌رسیدند و سوم آن‌که خدا مخلوق ذهن بود و نمی‌توانست بر جهان اشراف داشته باشد و به همین دلیل به روش تبدیل نمی‌شد و اگر هم می‌شد با روح قرآن مغایر بود. اما نقطه ضعف اصلی این مرحله نیز این بود که به تحقق آیات در جامعه و مصادیق قرآن توجهی نداشت، نیاز به تحقق قرآن و شناخت مصادیق حق و باطل در جامعه، مرحله جدیدی را به وجود آورد.

● در مرحله بعد که نیاز به تحقق امر خدا در جامعه عمده شد، مانع اصلی چه بود؟

در این مرحله نیاز به تبیین مؤمن و کافر و حق و باطل و جهاد و انفاق و... پیدا شد و در این رابطه می‌توان به جنبش اسلامی و نیروی جوان پس از ۱۵ خرداد اشاره نمود که در صدد تحقق دادن امر خدا در جامعه بودند. اما در این مرحله نیز به نقش سیستماتیک خدا در آیات توجهی نشده و ایمان به خدا نقش روشن و مشخصی در روش شناخت نداشت و به همین دلیل برای تبیین مبارزه، بیشتر روی انگیزه‌های ضدی تکیه می‌شد؛ مثل ضدیت با سلطنت، ضدیت با امپریالیسم و صهیونیسم. این مرحله گرچه باشکوه و عظمت بود و ضربات زیادی را به دشمنان اسلام و قرآن وارد کرد، ولی در بردارنده رگه‌هایی از ضدیت نیز بود و ضرباتی هم به خودمان وارد نمود.

اکنون در مرحله سوم، این نیاز اساسی وجود دارد که نقش سیستماتیک خدا در روش شناخت روشن شده و ایمان به خدا، مبنای شناخت ما از آیات قرار گیرد. در این مرحله ما نیاز مندیم که از کتاب مکتوب و ملفوظ برتر آمده و با ملاک خدا سراغ قرآن

و آیات طبیعت و جامعه و تاریخ برویم و تمام مسائل مان از جمله خط‌مشی و سازماندهی و مسائل روزمره را از دل ایمان به خدا استخراج نماییم. اگر می‌بینیم رویه بیشتر احزاب و تشکل‌ها، به مرور زمان به شکل باندبازی و زدوبند درآمده و هویت مکتبی‌شان را فراموش می‌کنند، به خاطر این است که نقش خداوند در آنها به مرور زمان کم شده و به خدا، بی‌توجه می‌شوند. در حالی که راسخان، با علم به این‌که همه کتاب از آن پیشگاه رب است و با توجه دائمی به خدا از کتاب مکتوب و ملفوظ برتر می‌آیند. در واقع، آنان قرآن را نیز خدا نمی‌گیرند، بلکه آن را مخلوق خدا و از جانب او می‌دانند. استمرار راسخان در علم در امر دعامندی به پیشگاه خدا، در آیات ۸ و ۹ آل عمران به روشنی آمده است.

در سوره آل عمران^(۱) نیز آمده است که: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ» یعنی بگو ای اهل کتاب بیایید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم و به جز خدا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی را به جای خدا به رویت نگیریم. به نظر می‌رسد که منظور از «تعالوا» این است که بیایید از دستاوردهای مکتوب و ملفوظی که در دست ماست، برتر آیم و به خود خدا توجه کنیم و با ملاک خدا با کتاب برخورد نماییم. بنابراین می‌توان گفت اگر ایمان به خدای واحد را مبنای شناخت مان قرار دهیم، از آنجا به نظم واحد حاکم بر طبیعت و جامعه و تاریخ دست یافته، سپس به کتاب واحد که بیانگر این قانون واحد است می‌رسیم. چنانچه در سوره نسا^(۲) آمده، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» چرا در آیات قرآن تدبیر نمی‌کنید؟ و اگر قرآن از جانب غیر خدای واحد بود، در آن اختلاف‌های زیادی مشاهده می‌شد.

● تحقق خدا و ایمان به خدای واحد در تأویل راسخان چگونه است؟

علت این‌که قرآن را قانون واحد و جهان را دارای نظم واحد می‌دانیم این است که هر دو از جانب خدای واحد، نازل و آفریده شده‌اند. تحقق این نظم واحد در طبیعت، همانا هدفداری تمام پدیده‌ها به سوی خدا و در تاریخ، حاکمیت اراده الهی بر تحولات آن مبنی بر پیروزی حق بر باطل و غلبه مستضعفان بر مستکبران و برقراری جامعه امت واحد که در آن امتیازات طبقاتی وجود نداشته باشد، است.

راسخان در علم نیز با بیان «امنا به کل من عند ربنا» خود را در مسیر طی این طریق قرار می‌دهند. به عبارتی به کمک این منطق است که به خود آگاهی رسیده و هم خود و هم همه پدیده‌ها را مخلوق و عین ربط به خالق می‌بینند. البته این تحولات با انسجام، آموزش و آزادی امکان‌پذیر است

ویژگی راسخان این است که در برخورد

با هر پدیده و آیه‌ای، خدا را مبنای شناخت خود قرار می‌دهند و با ملاک الله به سراغ آنها می‌روند، نه با ملاک منافع فردی و گروهی و طبقاتی خویش

علت مایوس نشدن دانشمندان، علیرغم چندبار فروریختن کاخ علم ایمان فطری دانشمندان برای دستیابی به قانون و نظم واحد است

اگر ایمان حاصل شناخت باشد وقتی یک تنوری تغییر کرده یا فرو می‌ریزد، بایستی ایمان به یأس تبدیل شود ولی ما می‌بینیم سیر علما و دانشمندان خلاف این بوده است و علت را باید در تقدم ایمان به شناخت، جست‌وجو کرد

نه با زور، اجبار و شکنجه.

این که راسخان می‌گویند ایمان آوردیم و همه از جانب خداست، این ایمان بدون شناخت از کجا آمده؟ در مکاتب بشری شناخت مقدم بر ایمان است، ولی ظاهراً در اینجا عکس آن ادعا می‌شود.

مرحوم طالقانی در بیان «آمنّا به کلّ من عند ربنا» معتقدند که راسخان در علم تمام آیات، چه محکم و چه متشابه را به خود خدا رجوع می‌دهند و برای آیات، جدا از خدا استقلال قائل نیستند و این امر نه تنها در مورد آیات کتاب مکتوب، بلکه در مورد آیات آفرینش که شامل طبیعت، جامعه و تاریخ نیز می‌باشد، صدق می‌کند.

ویژگی راسخان این است که در برخورد با هر پدیده و آیه‌ای، خدا را مبنای شناخت خود قرار می‌دهند و با ملاک الله به سراغ آنها می‌روند، نه با ملاک منافع فردی و گروهی و طبقاتی خویش و در یک سیر تزکیه و ابتلا و تعالی درمی‌یابند که خودشان نیز آیه و نشانه‌ای از خدا هستند و چون در این سیر عین ربط به خدا می‌شوند، با پدیده‌ها و دیگر آیات سنخیت پیدا می‌کنند و قدرت شناخت واقعی و کامل آنها را نیز به تدریج دارا می‌گردند. با این تبیین، ایمان و تزکیه، رکن اساسی متدلوژی قرار گرفته و در واقع شناخت صحیح از جهان از کانال ایمان و تزکیه صورت می‌گیرد، هرچند که این دو تفکیک ناپذیرند ولی ایمان مقدم بر شناخت می‌شود. اما در بسیاری از کتاب‌های مربوط به شناخت، ادعا شده که ایمان حاصل شناخت بوده و پس از طی کردن روند و مراحل شناخت است که به ایمان دست می‌یابیم.

استالین در کتاب «اصول دیالکتیک»، تقدم ایمان بر شناخت را ایدئالیستی می‌داند. متأسفانه این تفکر در میان نیروهای مذهبی و حتی

متفکران اسلامی نیز به اشکال مختلف رسوخ نموده است، نظیر تقدم علم بر ایمان یا تقدم تصور بر تصدیق. در این روش شناخت، ایمان به خدا در پروسه شناخت نقشی نداشته و خدا نتیجه احتمالی شناخت خواهد بود. برخی از تفاسیر موجود نیز برای بیان راسخان که می‌گویند: «آمنّا به کلّ من عند ربنا» ارزشی قائل نشده‌اند و معتقدند که این ایمان، نقشی در شناخت ندارد و عملاً آن را معادل جهل می‌پندارند. علت چنین تفکری این است که به تقدم شناخت بر ایمان معتقدند و تزکیه و تقوا در متدلوژی‌شان نقش روشمندی ندارد. در صورتی که رشد ایمان و تسلیم شدن در برابر خدا و حرکت به سوی آیم شدن، باعث سنخیت ما با جهان هستی و دیگر آیات و شناخت صحیح آنان می‌شود. مرحوم پلانک در کتاب «علم به کجا می‌رود» و همچنین در مقاله «دانش و مذهب» در کتاب «تصویر جهان

در فیزیک جدید» بر تقدم ایمان بر شناخت، در موارد بسیاری تأکید نموده است. او معتقد است بدون ایمان به نظم واحد و قانون واحد و یاد بدون ایمان به یک نظم مستقر از پیش نمی‌توان به شناخت یا دستاورد علمی رسید. وی علت مایوس نشدن دانشمندان، علیرغم چندبار فرو ریختن کاخ علم را در همین ایمان فطری دانشمندان برای دستیابی به قانون و نظم واحد ریشه‌یابی می‌کند. اگر ایمان حاصل شناخت باشد وقتی یک تنوری تغییر کرده یا فرو می‌ریزد، بایستی ایمان به یأس تبدیل شود ولی ما می‌بینیم سیر علما و دانشمندان خلاف این بوده است و علت را باید در تقدم ایمان به شناخت، جست‌وجو کرد. به عبارتی ایمان به نظم واحد و قانون واحد، موتور محرک شناخت است. در اینجا باید به این مسئله توجه کرد که ایمان به نظم واحد و قانون واحد از تجلیات ایمان به خدای واحد است که همان روش راسخان در علم است. در حقیقت دانشمندان در این سیر نوسان‌های علم، به دنبال دستیابی به ثبات و رسوخ و پایداری هستند که آن را در متدلوژی علمی نیافته‌اند، اما راسخان در علم، قدرت چنین رسوخی را دارا هستند و می‌توانند این نیاز دانشمندان را پاسخ گفته و این نقیصه روش علمی را جبران کنند.

بدین ترتیب روشن می‌شود که روش «تقدم ایمان بر شناخت» تنها محدود به حوزه قرآن‌شناسی نیست، بلکه در شناخت طبیعت و علم‌الاشیا نیز کارگشاست. در واقع قرآن از طبیعت و جامعه جدا نبوده، بلکه قانون حاکم بر آنهاست. حضرت محمد (ص) در یکی از دعاهایشان می‌گویند: «اللهم ارنی الاشیاء کما هی» اگر در این دعا به جای اشیاء آیات را قرار دهیم، آن وقت شکل دعا به این صورت درمی‌آید که خدایا آیات را همان‌طور که هستند به من نشان بده. این دعانشان می‌دهد که حضرت محمد (ص) هم نیازمند شناخت اشیا و روابط درونی آنها بوده، منتها از در ایمان و دعا و نیازمندی در طلب شناخت برمی‌آمده است.

آقای طالقانی معتقدند که در منطق راسخان در علم همه پدیده‌ها از جانب خدا بوده و همه، آیات او می‌باشند، در واقع راسخان در علم همه پدیده‌ها را آیه خدا می‌دانند، لطفاً در این باره توضیح دهید.

در تفکر ارسطویی و منطق صوری، پدیده‌ها یا جزءاند یا کل. در این سیستم پدیده‌ها، پست شمرده شده و راه رسیدن به خدا و معنویات در مجرد شدن از پدیده‌ها و مادیات است. در صورتی که راسخان همه پدیده‌ها را از جانب خدای دانند «کل من عند ربنا» و در این منطق، پدیده‌ها نه جزء و نه کل‌اند، بلکه عین «ربط به خدا» و «آیه» می‌باشند. واژه آیت الله را نیز که به بزرگان دین شناس خطاب می‌شود با همین دیدگاه، می‌توان تعبیر نمود. چه، اطلاق آیت الله به یک فرد این مضمون قرآنی را در بر دارد که آیات قرآن قابل تحقق

اگر پدیده‌ها را آیات خدا و تجلی حق به شمار آوریم، عشق به خدا، به عشق به پدیده‌ها و آیات نیز می‌انجامد و این محرک ما برای تحقیق بیشتر بوده و به‌گونه بارزتری تجربه‌اندوژی را نیز در بردارد

آیه دانستن پدیده‌ها با جزء یا کل دانستن پدیده‌ها متفاوت است، چه بسا پدیده‌ای به لحاظی جزء باشد نظیر جسم مادی پیامبر و هم‌زمان جوهر پدیده‌ها و محرک تاریخ هم باشد

انسان فطری در برخورد با ابتلائات و سختی‌ها برای تداوم حرکتش نیازمند کشف «قانون فطرت» یعنی وحی و قرآن و تحقق آن در همه ابعاد زندگی‌اش می‌شود

هستند و می‌توان از قرآن مکتوب خارج شده و با تسلیم شدن به اراده خدا، حامل قرآن شد. در حالی که در سیستم ارسطویی، واژه آیت‌الله قابل تبیین نیست و جای این پرسش باقی می‌ماند که آیت‌الله جزء است یا کل؟ ماده است یا معنا؟ با آیه دانستن پدیده‌ها و یا به تعبیر مرحوم امام خمینی «اسم‌الله» دانستن اشیا، نه تنها حل مسائل انسان‌ها و برخورد با پدیده‌ها پست تلقی نشده، بلکه مورد تأکید نیز قرار می‌گیرد. در قرآن، بارها به بررسی تاریخ زندگی انسان‌ها و ابتلائات آنها و نیز کاوش در طبیعت و درک چگونگی خلقت مخلوقات سفارش شده است و اصلاً با این تبیین، نیاز انسان به تجربه‌اندوزی بیشتر می‌شود. اگر پدیده‌ها را آیات خدا و تجلی حق به‌شمار آوریم، عشق به خدا، به عشق به پدیده‌ها و آیات نیز می‌انجامد و این محرک ما برای تحقیق بیشتر بوده و به‌گونه باززتری تجربه‌اندوزی را نیز در بر دارد. برخلاف منطق یونان که جهان را به دو حوزه ماده و معنا تقسیم نموده و پدیده‌ها را پست می‌انگارد و راه رسیدن به خدا را در تجرد ذهن از مادیات و پدیده‌ها جست‌وجو می‌کند و خدا را تجرید شده از پدیده‌ها معرفی می‌کند، ولی در منطق وحی، پدیده‌ها تجلی قدرت خدا بوده و راسخان در علم نیز می‌گویند: «کل من عند ربنا» یعنی همه را از جانب خدا می‌بینند و این نوع نگرش ما را به سوی برخورد کردن با پدیده‌ها و تجربه‌اندوزی سوق می‌دهد. علامه محمدتقی جعفری به نقل از امام علی (ع) می‌گویند من خدا را به عنوان حافظ قوانین شهود کردم که اشاره بر همین روش شهودگرایی و تجربه‌اندوزی است.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
(سعدی)

این‌که در جامعه ما تقاعد و بیست‌نشینی مرسوم است، به خاطر نفوذ بینش ارسطویی و همین نوع نگرش به رابطه با خدا و پدیده‌هاست. در این نگرش و نظام آموزشی ناشی از آن هر چه رابطه با پدیده‌ها کمتر باشد، انسان مقدس‌تر به حساب می‌آید. در اینجا انسان تن به انحراف عمل نکردن و به ابتلا نیفتادن می‌دهد تا مبدا خطای آشکاری از او سرزند و از مقبولیت و تقدس او کاسته شود. در صورتی که انبیا و اولیا از تحرک خاصی برخوردار بوده و به سراغ توده‌ها رفته و همه کارهایی را که برخی آن را پست می‌شمردند، انجام می‌دادند. باید توجه داشت که در نظام آیه‌گرا، پدیده‌ها، آیه و عین ربط بوده و به عبارتی تجلی خدا می‌باشند تا حدی که پیامبر اکرم (ص) دعا می‌کنند و می‌گویند: «خدا یا ماهیت واقعی اشیا را به من بشناسان.» برخورد با پدیده‌ها، نه تنها از تقدس انسان نمی‌کاهد، بلکه واجب و لازم

می‌باشد. از این رو با اتکا به این روش به دام روش قیاس یا استقرا نخواهیم افتاد. البته آیه دانستن پدیده‌ها با جزء یا کل دانستن پدیده‌ها متفاوت است، چه بسا پدیده‌ای به لحاظی جزء باشد نظیر جسم مادی پیامبر و همزمان جوهر پدیده‌ها و محرک تاریخ هم باشد. در این رابطه؛ روش استقرا یعنی از جزء به کل رسیدن و همچنین روش قیاس یعنی از کل به جزء رسیدن با روش آیه‌گرا متفاوت می‌باشد.

«راسخان در علم که تأویل کتاب یا آیاتی و یا مراتبی از تأویل آن را می‌دانند این صفت و بینش و حال و مقال را دارند که می‌گویند: ایمان آوردیم و همه از پیشگاه پروردگار ماست.»^(۴)

راسخان در علم که از مؤمنین می‌باشند چرا باز هم «آمناء» می‌گویند؟ مرحوم طالقانی «آمناء» را نشان ایمان علمی و برتر از ایمان اولیه و فطری و اجمالی توصیف کرده‌اند. چنین پرسشی در برخورد با کل قرآن و همچنین ابتدای آن یعنی سوره بقره نیز مطرح است. می‌بینیم که در ابتدای سوره بقره آمده است: «ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین»^(۵) یعنی قرآن که هیچ شکی در آن نیست، متقین را هدایت می‌کند. در برخورد اولیه با این آیه، این سوال در ذهن انسان مطرح می‌شود که اگر کسی متقی است، دیگر چه نیازی به قرآن دارد؟ و آیا متقین تقوای خود را بدون هدایت قرآن کسب نموده‌اند؟ در اینجا است که مرز ایمان اولیه و ایمان علمی روشن و مشخص می‌شود.

ایمان علمی چه نقشی در متدلوژی متقین دارد؟

متقین کسانی‌اند که با ایمان اولیه و فطری، همانند صداقت و حق‌طلبی با قرآن برخورد می‌کنند و قرآن نیز آنان را به سوی ایمان علمی، تفصیلی، رشد یافته‌تر و روشمند (ایمان نوشونده) هدایت می‌نماید. این دو مرحله ایمانی در سیر حرکت انسان نیز به خوبی مشاهده می‌شود. زمانی حرکت انسان فطری است یعنی بر مبنای خداجویی و حق‌طلبی‌اش حرکت می‌کند. اما این فطرت، روشمند و سیستماتیک نشده است، بنابراین در برخورد با ابتلائات و سختی‌ها برای تداوم حرکت‌اش نیازمند کشف «قانون فطرت» یعنی وحی و قرآن و تحقق آن در همه ابعاد زندگی‌اش می‌شود، مثل حضرت آدم که در ابتدا ایمان فطری داشت ولی بعد که به درخت ممنوع نزدیک شد و در کثرت‌ها افتاد، از آن بهشت فطرت هبوط کرد، سپس توبه نمود. در قرآن آمده است که در اینجا آدم و حوا دست به دعا برداشته و می‌گویند: «قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرین»^(۶) در واقع

آدم و همسرش دریافتند که با وجود داشتن آزادی، توانایی و تعقل و داشتن اراده برای تصمیم‌گیری، اگر خدا مبنای کارهای‌شان نباشد به خطا می‌افتند

نعمت‌های خدا هم آن قدر بی‌دریغ و بی‌منت در دسترس انسان است که معمولاً در مورد آنها فکر هم نمی‌کند، ولی بعدها به دلیل ویژگی منشأیابی و اولیابی خویش در سیر ابتلائات و برخورد با پدیده‌ها و کثرت‌ها، به خدای اول‌الاولین متوجه شده و درمی‌یابد که هر چه هست از جانب اوست

توجه به اصل هدف‌داری باعث می‌شود در برخورد با شکست‌ها و ضرباتی که حق می‌خورد، دچار یأس، انفعال و بریدگی نشویم و در پیروزی‌ها نیز مغرور نشده، فتح و غلبه را از آن خدا بدانیم

آدم و همسرش در یافتند که با وجود داشتن آزادی، توانایی و تعقل داشتن اراده برای تصمیم‌گیری، اگر خدا مبنای کارهای‌شان نباشد به خطا می‌افتند. ملاحظه می‌شود که بیان و قول و منطق راسخان در علم نیز مشابه سیر صعودی آدم و حواست و آنان با گفتن «آمنایه کل من عند ربنا» مطالب نازل شده از جانب خدا را در خود جانداخته و راهنمای عمل قرار می‌دهند و بدون طی این سیر، قدرت تأویل پیدا نمی‌کنند.

افراد بشر نیز در ابتدای حرکت خویش تصور می‌کنند تمام نعمت‌ها و امکاناتی را که از آن برخوردارند حق طبیعی آنان بوده و یا ناشی از تلاش خودشان است، اما در سیر برخورد با ابتلائات و امتحانات الهی به تدریج دست رحمت خدا را از ورای نعمت‌ها مشاهده کرده و درمی‌یابند که از خودشان هیچ ندارند و هر چه هست نتیجه قدرت و اراده خداوند است. اینجاست که به ولی نعمت خود متوجه شده و سعی می‌کنند محبت الهی را با تسلیم شدن به امر او جبران کنند، مثل رابطه انسان با پدر و مادر خویش. معمولاً فرزندان در ابتدا محبت بی‌دریغ و یکسویه پدر و مادر را درک نمی‌کنند ولی در سیر بلوغ و تکامل‌شان، مرحله‌ای فرامی‌رسند که آن را درک نموده و سعی در جبران محبت‌های ایشان می‌نمایند. نعمت‌های خدا هم آن قدر بی‌دریغ و بی‌منت در دسترس انسان است که معمولاً در مورد آنها فکر هم نمی‌کنند، ولی بعدها به دلیل منشأیابی و اولیای خویش در سیر ابتلائات و برخورد با پدیده‌ها و کثرت‌ها، به خدای اول‌الاولین متوجه شده و درمی‌یابند که هر چه هست از جانب اوست و خودش نیز آیه و جلوه‌ای از قدرت خداوند است. ایمان علمی و شهودی مرحله‌ای است از ایمان اولیه و فطری که رشد و تعمیق یافته و روشمند می‌شود و انسان مؤمن سعی می‌کند تمام مسائل و نیازهایش را در جهت خدا قرار دهد.

راسخان در مورد رابطه محکم و

متشابه چه بینشی دارند؟ آیا متشابهات جدا از محکومات اند یا در مقابل هم هستند، یا در طول هم اند؟ آیا محکومات اصول اند که باید متشابهات را به آنها ارجاع داد؟

به بیان مرحوم طالقانی، روش تأویل راسخان به این ترتیب است که تمام آیات کتاب، چه محکم و چه متشابه را به خود خدا ارجاع داده و همه را از آن پیشگاه‌اعلای رب می‌دانند. برخی از مفسران بر این عقیده‌اند که ضمیر «آمنایه» مربوط به متشابهات است ولی مرحوم طالقانی آن را راجع به کتاب و تمام آیات - چه محکم و چه متشابه - دانسته‌اند. از دیدگاه ایشان راسخان با رسوخ در علم و عبور از متشابهات، اعماق و بطون آنها را که همان محکومات هستند درمی‌یابند و هر دور از آن پیشگاه‌اعلای رب می‌دانند. ایشان همچنان بر این اصل تکیه کرده‌اند که محکم و متشابه از یکدیگر جدا نبوده، بلکه محکم در عمق متشابه حضور داشته و

روش تأویل راسخان مبنی بر عبور و رسوخ در متشابهات و درک اعماق و بطون آنهاست که با این نگرش، راه‌فتنه و تأویل زیغی (کج‌دلانه، کج‌اندیشانه، فتنه‌گرانه و تأویل‌یافته) نیز بسته خواهد شد.

آیا این روش شناخت مبتنی بر محکم و متشابه در مورد شناخت طبیعت و جامعه و تاریخ هم صدق می‌کند و یا فقط در رابطه با آیات مکتوب است؟

در مطالعه قرآن، بارها به آیاتی برمی‌خوریم که به‌صورت و تحول همه پدیده‌ها بمسوی خدا تأکید می‌کنند مانند: «الی‌الله‌المصیر» (فاطر: ۱۸) «وان‌الله‌وان‌الیه‌راجعون» (بقره: ۱۵۶) یعنی اصل هدفداری، قانون حاکم بر تمام پدیده‌ها و امور است. در شناخت هر آیه و پدیده‌ای باید این اصل محکم را در نظر گرفت و دیگر صفات و ویژگی‌های آن را به این اصل ارجاع داد. در واقع اصل هدفداری، یک آیه محکم است که در عمق هر آیه‌ای حضور دارد. در عین حال منشأ این قانونمندی نیز؛ خدا و صفات اوست. رحمت و علم و اراده خداوندی برای پدیده‌ها این سیر تکاملی را رقم زده است و این اصل به خودی خود استقلالی ندارد. اگر اصل هدفداری را به خدا ارجاع ندهیم، دچار انحراف خواهیم شد و عملاً قانونمندی‌ها را برتر از خدا دانسته و به قول معروف دست خدا را در تبدیل و تحول آنها بسته خواهیم دید. در صورتی که اگر قانونمندی‌ها را هم به صفات الهی ارجاع دهیم، دچار احساس بی‌نیازی از خدا نشده و توان ارتقای شناخت‌مان را نیز خواهیم داشت.

توجه به اصل هدفداری باعث می‌شود در برخورد با شکست‌ها و ضرباتی که حق می‌خورد، دچار یأس، انفعال و بریدگی نشویم و در پیروزی‌ها نیز مغرور نشده، فتح و غلبه را از آن خدا بدانیم. یکی از دیدگاه‌های

رایج در تحلیل تحولات تاریخی این است که می‌گویند حق همیشه ضربه می‌خورد و مثال‌های متعددی در این زمینه می‌زنند، مثلاً اینکه حرکت پیامبر (ص) بالاخره به سقیفه انجامید و امام علی (ع) از معاویه شکست خورد و امام حسین (ع) هم با تمام یارانشان شهید شدند و یزید به پیروزی رسید. در تاریخ معاصر نیز نهضت جنگل، حرکت مدرس و نهضت ملی شکست خوردند و چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که حق همیشه محکوم به شکست است و اگر هم حاکمیتی یابد موقتی است و سرانجام باطل بر آن غلبه خواهد کرد. در واقع در این تفکر، آیات خدا (پیامبر، ائمه و عباد صالح) شکست خورده پنداشته شده و حاکمیت خدا بر تاریخ نفی می‌شود. در صورتی که اگر به سمت‌داری تاریخ و رشد و گسترش امت واحد توجه داشته باشیم و قانونمندی «الی‌الله‌المصیر» را بر تمام حرکت‌ها حاکم بدانیم، آن وقت جمع‌بندی ما از

راسخان در متشابهات متوقف نمی‌شوند، بلکه در پرتو هدایت قرآن از آنها عبور کرده و به اصول و حقایق کلی و ثابتی می‌رسند و متشابهات را نیز در پرتو آن حقایق عینی می‌بینند

یعقوب (ع) با همه صبر و تحمل چهل ساله خود وقتی پیش‌بینی او تحقق پیدا کرده و گمشده‌هایش (یوسف و بنیامین) پیدا می‌شوند، دچار غرور علمی نشده بلکه می‌گوید من از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و علم و آگاهی خود را از جانب خود نمی‌دانند. این خضوع و خشوع است که زمینه‌ای برای علم بیشتر فراهم می‌سازد و در این متد الهی است که فرایند علم هرگز به بن‌بست نمی‌رسد

آیات، عمیق‌تر و واقعی‌تر شده و می‌توانیم در بطن هر شکستی پیروزی را مشاهده نماییم. خداوند در قرآن می‌فرماید که ما ذکر و هدایت را نازل کردیم و نگهداری آن به عهده خودمان است.^(۷) این اشاره به همان سمت‌داری یا اراده الهی است که بر تاریخ حاکم می‌باشد. اگر محکم و متشابه را به این صورت تحلیل نموده و آنها را به خدا ارجاع دهیم، قدرت شناخت صحیح تحولات تاریخی را خواهیم داشت و در برخورد با شکست‌های ظاهری جریان حق دچار یأس، انفعال و بریدگی نشده و در پیروزی‌ها هم از غرور پرهیز کرده، فتح و غلبه را از آن خدا خواهیم دانست.

به این ترتیب مشاهده می‌کنیم که دیدن محکم در متشابه از انحرافات جلوگیری خواهد نمود و راسخان در علم نیز همان‌طور که مرحوم طالقانی اشاره دارند در متشابهات متوقف نمی‌شوند، بلکه در پرتو هدایت قرآن از آنها عبور کرده و به اصول و حقایق کلی و ثابتی می‌رسند و متشابهات را نیز در پرتو آن حقایق عینی می‌بینند.

چهار داستان و ده‌های علمی برای دانشمندان چون حجایی غرور انگیز، مانع تحقیقات بیشتر نیز می‌شود. در حالی که راسخان در علم، هر چه دانش‌شان بیشتر شود، خضوع‌شان نیز فزون می‌گردد، همانند پیامبر بزرگوارای چون حضرت موسی (ع) که وقتی پس از قتل قبطی به اشتباه خودپی می‌برد، در می‌یابد که کار درستی نبوده و اعتراف می‌کند «ان هذمه من عمل الشیطان» و راه توبه و انابه را پیش می‌گیرد. یا وقتی که فرزندان یعقوب به اشتباه خودپی برده و از پدرشان طلب استغفار می‌کنند، حضرت یعقوب به آنها می‌گوید: «من چیزی می‌دانم از خدا، که شما نمی‌دانید.»^(۸) ملاحظه

می‌کنیم یعقوب (ع) با همه صبر و تحمل چهل ساله خود وقتی پیش‌بینی او تحقق پیدا کرده و گمشده‌هایش (یوسف و بنی‌امین) پیدا می‌شوند، دچار غرور علمی نشده بلکه می‌گوید من از جانب خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید و علم و آگاهی خود را از جانب خود نمی‌داند. این خضوع و خشوع است که زمینه‌ای برای علم بیشتر فراهم می‌سازد و در این متدلهی است که فرایند علم هرگز به بن‌بست نمی‌رسد.^(۹)

آیا منظور از پیروی نکردن از متشابهات این است که متشابهات آیات همراه‌کننده‌ای هستند؟

نه، این‌طور نیست و همان‌طور که پیشتر گفته شد، متشابهات را نباید از محکومات جدا کرد و می‌بایستی جریان محکم را در متشابه دید. پیرو محکم بودن یعنی دیدن محکم در متشابه و پیروی از آن که در واقع همان پیروی از خدا و قرآن است. مرحوم طالقانی می‌گویند: «محکومات در ضمن متشابهات و با آنها

جریان دارد.» لذا نباید متشابه را مستقل کرده و اصالت داد و از آن پیروی نمود، بلکه باید پیرو محکم بود و جریان داشتن محکم را در متشابه کشف نمود. راسخان در علم نیز به دلیل راست‌بینی و راست‌منشی‌شان نه تنها جریان و حضور محکم را در متشابه می‌بینند، بلکه در عمل نیز با دیدن محکم در متشابه به انحراف نمی‌افتند.

گفتید که راسخان مرتباً در تحول و تعمیق هستند. از سویی دستاوردهای علمی هم همواره در حال تحول است، چه تفاوتی بین سیر تحول در بستر متدلوژی علمی و سیر راسخان در علم وجود دارد؟

به نظر می‌رسد مرحوم طالقانی رمز جاودانگی کتاب را ثبات در عین دینامیزم آن دانسته‌اند. از سویی یکی از ویژگی‌های تأویل راسخان در علم را نیز همین ثبات در عین حرکت که رمز جاودانگی کتاب نیز هست، می‌دانند.^(۱۰)

راسخ در علم کسی است که در ضمن داشتن حرکت و تکامل شدن و رسوخ در علم، ثبات و پایداری نیز دارد. علم به معنای مصطلح امروزی، اصلاً دارای رسوخ و ثبات نیست. علم دائماً در حال تحول است و کاخ آن مرتب در حال فروریزی است یعنی دائماً در تغییر است و دانشمندان نیز به این امر اعتراف دارند. برتراند راسل که خود یک دانشمند است به علم انتقاد دارد که: چون تئوری‌ها مرتب فرو می‌ریزند، پس علم دارای اشکال است و از اینجا نتیجه می‌گیرد که می‌بایست به سراغ تجربه محض رفت. این امر نشان‌دهنده نیاز دانشمندان به رسوخ، پایداری و ثبات است و به نظر من برای این نیاز جز قرآن پاسخگویی وجود ندارد.

چرا تنها قرآن قدرت پاسخگویی به این نیاز را دارد؟

به دلیل این که قرآن از جایی شروع می‌کند که در آن هیچ شکی نیست و آن هم خدا است. وجود خدا را همه قبول دارند و هر کس هم که رد و انکار می‌کند، در این رد و انکار خدا را قبول کرده است. از سویی هر کس نیز در وجود خدا شک کند در واقع به تصویر خود از خدا شک نموده است. پس اگر بر مبنای خدای واحد حرکت کنیم به قانون واحد نیز خواهیم رسید که این قانون واحد، قرآن است و رسوخ و ثبات و پایداری نیز در این سیر وجود دارد. راسخان در علم نیز در برخورد با پدیده‌ها و متشابهات با عبور و نفوذ در آنها و کشف محکومات حاکم بر آیات و پدیده‌ها، همه را به خدا ارجاع می‌دهند و چون این ارجاع، به خدای واحد و قیومی است که شکی در آن نیست، به ثبات و پایداری می‌رسند.

آیا بر اساس متد راسخان که ثبات در عین حرکت است، فهم ما هم از دین، متحرک خواهد شد؟ اگر فهم از دین هم متغیر است پس ثابت آن چیست؟
عده‌ای معتقدند که دین ثابت ولی فهم

راسخان در علم نیز به دلیل راست‌بینی و راست‌منشی‌شان نه تنها جریان و حضور محکم را در متشابه می‌بینند، بلکه در عمل نیز با دیدن محکم در متشابه به انحراف نمی‌افتند

نسبی بودن دانش «راسخان در علم» از مقوله نسبیت بی‌ملاک نبوده، بلکه

نسبیتی است در دامان مطلق و به عبارتی

«کمال نسبی» است یا به بیان مرحوم

طالقانی کمال مرتبه‌ای بشر می‌باشد. قدر

مسلم، اراده خدا در این کمال نسبی تجلی

داشته و این نسبیت در شناخت یا این

کمال نسبی و مرتبه‌ای متناسب با توان

تاریخی بشر در مقطع اجتماعی است که

در آن زندگی می‌کند و با توجه به صداقت

راسخان در علم و الهی بودن متدلوژی آنها

اطمینان‌بخش نیز می‌باشد

ما متحرک و متحول است و از اینجا نتیجه می‌گیرند که فهم ما با دین سنخیت ندارد ولی چون فهم ما متحرک است و دستاوردهای علمی نیز متحول‌اند، پس با هم سنخیت داشته و می‌توانیم آنها را با هم مقایسه کنیم، به این ترتیب که هر چه علم پیشرفت کند فهم دینی ما نیز جلو خواهد رفت. در این دیدگاه فهم دینی ما تابع فهم علمی ما می‌شود و عملاً دین از اولویت افتاده و در کمند دستاوردهای علمی طبقه‌بندی می‌شود. از سویی اگر به دلیل ثابت بودن شریعت و دین آن را عملاً به کناری بگذاریم، از آنجاکه خدا نیز ثابت است، پس حق نداریم که در مورد رابطه خدا و پدیده‌ها و آیات نیز سخنی به میان آوریم. این مسئله، مشکلی بوده که طی مبارزات نیروهای حق طلب نیز منشأ ضربه شده است که این مسئله با فرمول رسوخ، قابل حل است. آیت‌الله طالقانی نیز به این مطلب اشاره داشته و ثبات در عین حرکت و رسوخ را مطرح می‌کنند و راسخان در علم نیز با ارجاع همه آیات و پدیده‌ها به خدای ثابت و پایدار، در مسیر رسوخ، همزمان با تحول و تکامل حرکت می‌نمایند، چراکه اراده خداوند بر تکامل قرار گرفته است. به این ترتیب مشاهده می‌شود که راسخان نه تنها در سیر رسوخ‌شان با یکدیگر تضادی ندارند و حرکت‌های‌شان نوسانی و چرخشی نیست، بلکه یکدیگر را بارور می‌کنند. قرآن نیز به اینکه ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم «انا لله و انا الیه راجعون» تأکید دارد که این خود منطق ثبات در عین حرکت و تأثیر غایت در اکنون می‌باشد. تأثیر غایت هر پدیده‌روی آن به عنوان یک اصل علمی نیز شناخته شده است و امروزه ثابت شده که اگر مثلاً ما به سوی نهری در حرکت باشیم، دیدن نهر روی قدم‌های ما اثر خواهد گذاشت. بدین ترتیب مشاهده می‌شود که مرز گذاشتن بین ثابت و متحرک نادرست بوده و انحرافی است از رابطه خدا و پدیده‌ها که اساس منطق وجود است. در این راستا نه خدا را می‌توان حذف نمود و نه پدیده‌ها را. راسخان در علم هم با تسلیم به این اصل و با اتکا به خدا قدرت تأویل، عبور، نفوذ و رسوخ را پیدا می‌نمایند.

با وجود رسوخ و نفوذی که راسخان دارند، با این حال مرحوم طالقانی می‌گویند تأویلهای ایشان نسبی است. این دو چگونه با هم قابل جمع‌اند؛ نسبییت در تأویل و نفوذ در عین ثبات و حرکت؟

نسبی بودن دانش «راسخان در علم» از مقوله نسبییت بی‌ملاک نبوده، بلکه نسبییت است در دامان مطلق و به عبارتی «کمال نسبی» است یا به بیان مرحوم طالقانی کمال مرتبه‌ای بشر می‌باشد. قدر مسلم، اراده خدا در این کمال نسبی تجلی داشته و این نسبییت در شناخت یا این کمال نسبی و مرتبه‌ای متناسب با توان تاریخی بشر در مقطع اجتماعی است که در آن زندگی می‌کند و با توجه به صداقت راسخان در علم و الهی بودن متدلورژی آنها اطمینان بخش نیز می‌باشد. این شناخت نسبی، به عمل متناسب با خود نیاز داشته تا تعالی پیدا کند و نباید منتظر ماند تا همگان زاده شوند و از این طریق به شناخت کامل برسند، بلکه کمال نسبی در هر مقطعی از تاریخ وجود دارد.^(۱۱)

مرحوم طالقانی به این فراز از دعای افتتاح تأکید زیادی داشته که «اللهم و ما عرفتنا من الحق فحملناه و ما قصرنا عنه قبلنا» بار خدا یا ما را در رابطه با آنچه از حق شناساندی به عمل بینداز و از این طریق نارسایی‌ها و

کمبودهای ما را به ما برسان.^(۱۲)

پی‌نوشت‌ها:

۱- جلد سوم «پرتوی از قرآن»، صفحه ۲۹.

۲- آیه ۶۴.

۳- آیه ۸۴.

۴- ضمیر متصل «آمنابه»، راجع به «الکتاب» است. این ایمان به کتاب با آن وصف عمیق «الراسخان»، ایمان علمی و برتر از ایمان اولی و فطری را می‌رساند؛ ایمان به کتاب با محکمتات و متشابهات‌اش که بسا برای عالمانی شبهه‌برانگیز و برای زانغ‌القلوب فتنه‌برانگیز است. اینها با رسوخ علمی اگر علم تفصیلی به تأویل ندارند، ایمان علمی اجمالی و قاطع به همه دارند. «کل من عند ربنا» (پرتوی از قرآن، جلد سوم، صفحه ۲۸)

۵- بقره: ۲.

۶- اعراف: ۲۳.

۷- انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون. (حجر: ۹) همانا ما فرستادیم قرآن را و همانا ما مییم قرآن را نگهدارندگان.

۸- «اعلم من الله مالا تعلمون» (یوسف: ۶۸)

۹- صفحه ۲۷ پرتوی از قرآن، ج ۳: «اینها در ظرف علوم پیش رفته و با پله‌های آن بالا می‌روند و حجاب‌های غرور انگیز را از میان برمی‌دارند. «نورهم یسعی بین ایدیهم...» (تحریم: ۸) و علمای حرفه‌ای و انسانی مغرور که شعاع محدود علمیشان گوشه و سطحی را روشن می‌کند و حجاب ماورا می‌شود و در حجاب معلوماتشان چنان درمی‌مانند که جز همان خط شعاعی رانمی‌بینند و ماورای آن را تکذیب می‌کنند «بل کذبوا یمالم یحیطوا بعلمه و لما یأتیهم تأویله» (یونس: ۳۹) چون علمشان محدود است، قرآن یا آیاتی از آن را که تأویلش را نیافته‌اند و یا زمان تأویلش نرسیده است، تکذیب می‌کنند (مانند فاقد حس یا حواسی که مدرکات دیگر را به مقیاس حسی که دارد، درمی‌یابد یا آنها را باور ندارد) راسخان در علم در حد وصف رسوخشان، احاطه علمی به تأویلات دارند....»

۱۰- «همین استحکام و ثبات که هماهنگ با تشابه و تحول است، برهان ابدیت و جاودانگی کتاب است که هماهنگ با قول و تکامل پیش می‌رود، همچون اصل حیات که در فروع استعدادها و صورت‌های متشابه و شاخه‌ها جریان دارد. همه از آن است و برگشت همه بدان.» (پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۲۲)

۱۱- «راسخان تأویل نسبی را درمی‌یابند و به آنچه خرسند ایمان علمی و کلی دارند.» (پرتوی از قرآن، ج ۳، ص ۲۳)

۱۲- رک: مفاتیح‌الجنان، شیخ عباس قمی.

توضیح:

در شماره پیش در گفت‌وگوی

«زمان زندگی یا سوار شدن بر زمان»

پرسش‌های مطرح شده،

از جانب نشریه چشم‌انداز ایران نبوده است.